بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و پنجاه و ششم\_ 11 بهمن 1400

[عدم تأثیر اختلاف نسخ کتاب مبرد در مدعای ما]

نسبت به مطلبی که جلسۀ گذشته از مبرد در کامل نقل کردم، که جناب مالک به أنس تفکراتی قریب به خوارج داشته است، و او را از فقهاء منتسب به خوارج می‌دانند، آن نسخه‌ایی که از کامل را این‌نکته را داشت، شاید قدیمی‌ترین نسخۀ چاپ شدۀ از کامل است. بیش از 100 سال از سابقۀ چاپ می‌گذرد. در این نسخه ابدا نسخه بدلی را ذکر نکرده است. ولی چنان که اشاره کرده اند، در چاپ‌های بعدی کامل مبرد، به عنوان نسخه، که در برخی از نسخه‌ها آمده است، مبرد می گوید گفته‌اند که مالک جزء فقهاء خارجی است ولی گمان نمی‌کنم صحیح باشد، این ذکر شده است.

حال ما دیروز هم عرض کردیم، بالاخره این یک نقل است و یک احتمال را در ذهن انسان قرار می‌دهد، احتمالی که با قرائن و شواهدی که دیروز عرض کردیم، هماهنگی دارد، این‌طور نیست که نتوان اساسا این احتمال را باور کرد، اما حداقل آنچه از مجموع عبارات گذشته استفاده می‌شود این است که این آقا نهایت مقامی که برای امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه قائل است، این است که او را بر بعد از خلفاء ثلاثه قرار دهد و در ردیف دیگر اصحاب پیامبر اکرم حتی مشاهده کردید، در تفضیل عثمان بر علی، یکی را بر دیگری تردید داشت. لذا آنچه از ایشان نقل شده، با آن‌چه از شافعی نقل خواهیم کرد، تفاوت هست، به ضمیمۀ آنچه که دیروز در مورد قرب به خلفاء جور اضافه کردیم.

این‌جا من یک نکته‌ایی را عرض می‌کنم و توضیحش را به ادامۀ مباحثی که مشغول هستیم در تعادل و تراجیح واگذار می‌کنم، و آن بحث حمل بر تقیه است. من معتقد هستم فتاوای مالک باید بیشتر مورد نظر قرار بگیرد، تا فتاوای ابوحنیفه، برای بحث حمل بر تقیه، دلیلم هم این است که مالک فقیه رسمی دربار بود، و کتابش هم قانون اساسی دولت عباسی.

هذا تمام الکلام در مقام اول. در دور رابع

مقام دوم در دور چهارم

**المقام الثانی: فی ما قام به، ائمة اهل البیت علیهم السلام و اتباعهم،**

مشاهده کردید در دور سوم، چون زمان باقریین علیهم السلام بود، از نطر انتشار حدیث، به خصوص احادیث فقهیه، شیعه در اوج بوده است.

[دوران زندگی امام کاظم، دوران اقتدار دولت عباسی]

در دور رابع که نوبت به امامت وجود مقدس امام موسی به جعفر، صلوات الله و سلامه علیه می‌رسد که وفات آن بزرگوار، شهادت آن بزرگوار، 183 است، این بزرگوار و فرزند گرانقدرش، ثامن الحجج سلام الله علیهما، محور نشر احادیث شیعه در این برهه هستند. برخلاف زمان باقرین علیهم السلام **لقد عاش الامام الکاظم علیه السلام اقتدار و بطش الدولة العباسیة**

در زمان قوت و قدرت دولت بنی عباس، امام کاظم زندگی می کرد،

**حیث عاصر کلا من المنصور الدوانیقی(136-158 هجریة)، الذی قام بتعذیب العلویین و اعدامهم و اعدام کل من یأویهم**، هر کس که به علویین پناه بدهد. تا آنجا که طبری در حوادث سال 158 هجری، قصۀ خزانۀ مختصۀ منصور را که در آن سرهای علویین نگاه داری می‌شد ذکر کرده است.

امام در زمان چنین خلیفه‌ایی بوده است. درست است در زمان امام صادق هم منصور بود، اما آن اعمال قدرت و قوتی که به خرج می داد در زمان امام کاظم سلام الله علیه بیشتر بود. تازه امام نه تنها در دوران منصور دوانیقی بود بلکه

**و من بعده المهدی العباسی(158-169 هجریة) الذی کان یتبع طریقة المنصور**

زمان او را هم امام درک کرده است. مهدی عباسی که بود؟

**و کان له عنایة خاصة بالوضاعین و کان یعطی الشعراء اموالا لهجاء العلویین**.

مهدی عباسی به شعراء پول می داد که سادات و بزرگان علوی و آل رسول را هجو کنند. این هم زمان مهدی.

**ثم من بعده، الهادی العباسی(169-170 هجریة) و قد شدد علی العلویین تشدیدا عظیما**

**ثم من بعده هارون الرشید(170-193 هجریة)** که او مثل اسلاف خودش با شدت بر علویین برخورد می کرد.[[1]](#footnote-1)

در کتاب فخری[[2]](#footnote-2) این چنین آمده است: **ولم يكن الرّشيد يخاف الله، وأفعاله بأعيان آل عليّ، وهم أولاد بنت نبيّه لغير جرم، تدلّ على عدم خوفه من الله تعالى[[3]](#footnote-3)**

این هم زمان هارون الرشید.

امام در این برهۀ سخن زندگی میکرده است، اوج اقتدار بنی العباس که به همۀ علویین ظلم کردند **و لم یکن الامام موسی بن جعفر سلامه الله علیه مستثنی من بطشهم و ایذاهم**. تا آنجا که مدت طولانی حضرت را به زندان‌های متعدد انداخت **و لذا لم یتمکن الشیعة من الوصول الی خدمته والاخذ منه.**

در عین حال که برهه های زیادی از زندگیش را در تحت نظر و حبس بود، در عین حال رواتی با سختی‌هایی احادیثی را از آن حضرت نقل کرده اند. این فرمایش آقای سیستانی با توضیح.[[4]](#footnote-4)

[مسند الإمام الكاظم أبي الحسن موسى بن جعفر(علیهما اسلام)]

اضافه می کنم که احادیث فقهیه امام موسی بن جعفر که بیشتر با کنیۀ ابو الحسن یا ابوابراهیم آمده است جداگانه نوشته شده است به نام مسند الامام موسی بن الجعفر، یکی دو نفر جمع آوری کرند و برخی هم شرح و توضیح دادند.[[5]](#footnote-5)

[ابو الحسن مطلق در روایات و یک نکته]

اینجا یک نکته رجالی را عرض کنم. گاهی دیده می شود روایاتی که از ابی الحسن نقل شده است فوری می گویند موسی بن جعفر، چون ابالاحاسن مطلق ناظر به موسی بن جعف است، بله قاعده این است که ابوالحسن مطلق موسی بن جعفر ع باشد، ولی گاهی از قرائن روات و طبقۀ راوی ما می‌فهمیم که مراد امام رضا است یا مراد امام هادی سلام الله علیهما است. باید با قرائن این‌ها را متوجه شد. این یکی از فوائد شناخت طبقه و زمان روات است.

هذا تمام الکلام فی الدور الرابع

[دور پنجم تاریخ تدوین حدیث]

دور اول، در حدیث عصر نبوی بود، دور دوم از هنگام بیماری پیامبر تا سال 100 بود. که دور منع شدید بود. دور سوم از 100 تا 148 ک هشهادت امام صادق سلام الله علیه باشد و دور رابع هم از 148 تا 193 که مرگ هارون الرشید باشد. در این دوره بود که ما هم از ابوحیفه و هم از مالک مطالبی را بیان کردیم.

اما دور پنجم؛ دور خامس از سال 193 که سال هلاکت هارون الرشید است شروع می شود تا ابتدای خلافت متوکل عباسی، در سال 232 ه.ق. چون در این مرحله اتفاقاتی در مسیر حدیث شیعه و اهل تسنن اتفاق افتاده ایشان این مرحله را جداکرده است.

[بررسی زندگی محمد بن ادریس الشافعی]

مقدمة برای تبیین این مرحله از حدیث ایشان وارد بحثی در مورد محمد بن ادریس الشافعی می‌شود که امر اول در مقدمۀ ایشان است.

محمد بن ادریس شافعی متولد 150 و متوفای 204 است، یکی از امتیازات شافعی این است که هم فقهاء مدینه را دیده است، هم فقهاء عراق را دیده که عمده‌اش محمد بن حسن الشیبانی است و عمدۀ فقهای مدینه هم مالک به أنس است. و هم فقهاء یمن را دیدده و تلمذ کرده است و هم فقهاء مصر را. و این خود یک امتیازی است که او دارد یعنی از اول با گرایش‌ها ومدرسه‌های متفاوت آشنا شده است.

**و یقال انه کان محبا لامیر المؤمنین علیه السلام** و شنیده ایید اشعاری که به او منتسب است.

بعد از مرگ مالک به عنوان فقیه در نجران معیّن شد و در آن‌جا با جماعتی از علویین که در رأس آن‌ها عبد الله المحض بن الحسن المثنی باشد، ملاقات کرد، در آن‌جا بود که پایه‌های شورش بر حکومت بنی العباس توسط اینان ریخته شد و لذا او را به همین جرم یعنی کمک به علویین **مکبلا بالحدید**، در حالی که دست و گردنش را به زنجیر بسته بودند آوردند عراق، شافعی بود، علویین هم بودند، پیش والی بردند، و پاهای او را هم به دستور خلیفه بسته بودند، آورندش پیش والی و بعد هم پیش خلیفه. هر کسی را که می آورند فوری دستور به زدن گردنش می دادند، شافعی را وارد کردند،

این‌ها را آقای سیستانی آورده مفصلش را در مقدمه کتاب ام ذکر کرده است[[6]](#footnote-6)

نوبت به شافعی که رسیده است گفت **السلام علیک یا امیر المؤمنین و برکاته** و «رحمة الله» نگفت.

رشید گفت **علیک السلام و رحمة الله و برکاته**

رشید گفت من درست جواب دادم، سنت را رعایت کردم، تو چرا اینگونه سلام دادی؟ اصلا چه جراتی داشتی بدون اذن من در مجلس من صحبت کنی؟ شافعی فورا این آیه را خواند:

«**وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا**»[[7]](#footnote-7)

شافعی گفت خدا هم هر وعده‌ایی که بدهد وفا می‌کند **فقد مکنک فی أرضه و أمننی بعد خوفی**؛ چرا که سلام من را جواب دادی در حالی که سلام من را با کلمۀ رحمت تکرار کردی و جواب دادی پس رحمت خدا شامل حال من شد **بفضلک یا امیر المؤمنین**

مطلبی را داخل پرانتز عرض کنم، آن‌هایی که شیعه را متهم می‌کنند که شمایید که فقط تقیه دارید این ها را چه می‌گویند شافعی این حرف‌ها را با اعتقاد به واقعیت داشتن گفته است یا تقیه کرده است، اگراین اعتقادش به خلیفه بوده؛ چرا قیام کرده است؟ خب این هم تقیه است دیگر ، مگر تقیه که ما می گوییم چیست که این آقایان ما را متهم می‌کنند؟

رشید گفت چه بهانه‌ایی داری، تو همراه عبد الله المحض قیام کردی، شافعی شروع به صحبت کرد بالاخره مورد عفو قرار گرفت، در یک روایت دیگر دارد محمد بن الحسن الشیبانی وساطت کرد تا او از مرگ نجات پیدا کند، بالاخره ماند، با عبد الله بن الحسن کشته نشد، و بعد هم مسافرت کرد به مصر و از عراق رفت، گفته‌اند که سبب مسافرت او از عراق به مصر این بوده که **أن دور الفقهاء قد انتهی فی زمان المأمون و کان الدور دور الفلاسفة[[8]](#footnote-8)**

این یک اشاره ایی به زندگی شافعی، مطالب ادامه دارد، ان شاء الله جلسۀ آینده ادامه مطالب.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. تقریرات تدوین الحدیث، ص 79 و 80. [↑](#footnote-ref-1)
2. از کتب انساب است و نویسندۀ آن محمد بن علي بن طباطبا المعروف بابن الطقطقي متوفی 709 هجری قمری است. [↑](#footnote-ref-2)
3. الفخري في الآداب السلطانية والدول الإسلامية[ط-دار القلم العربی، بیروت]، ص 26. [↑](#footnote-ref-3)
4. ر.ک: تقریرات تدوین الحدیث، ص 79 تا 81. [↑](#footnote-ref-4)
5. تالیف عزیز الله عطاردی و ناشر آن روضۀ رضویۀ مقدسه است. [↑](#footnote-ref-5)
6. ر.ک: کتاب الام، ج 1، ص 9 و 10. [↑](#footnote-ref-6)
7. نور: 55. [↑](#footnote-ref-7)
8. الشافعی، حیاته و آرائه، ص 29، همچنین ر.ک: تقریرات تدوین الحدیث، ص 82 و 83. [↑](#footnote-ref-8)